

صویر اسرافیل هفتگی ۳ - پانزدهم تا بیست و یکم فروردین ۱۳۶۰

میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک المتکلمین با به توپ بستن مجلس توسط سپاه قزاق به دام مأموران محمدعلی شاه قاجار افتادند. در حضور شاه، در حیاط باغشاه طناب به گردن هر دو روشنفکر آزادیخواه انداختند و آن‌ها را خفه کردند. روایت است که ملک المتکلمین، پیش از مرگ، خطاب به محمدعلی شاه این بیت از خاقانی را خواند:

ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما

بر کاخ ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

نفر دیگر، یعنی، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، روزنامه‌نگار شجاع که در فعالیت‌های خود با حیدرخان عمواغلی در تماس است در آخرین نامه‌اش از نقشه حمله ارتجاع و تدارک سرکوب آزادیخواهان خیر می‌دهد و می‌نویسد: «از دیروز تا به حال نقشه‌ای که ترسیم کرده آفتابی شد. فردا ما به فداکاری حاضر می‌شویم. اگر از پیش نبریم و کشته شدیم و خبر مرگ من به شما رسید، غمگین نشوید و هول نکنید، زیرا که در راه آزادی ایران، یک افتخاری برای شما و فرزندان شما به یادگار گذاشتم. مُردن که از لوازم طبیعی است، آدم که باید بمیرد، چرا با درد و مرض مرده باشد و به جانبازی از تالم نشاء زندگی بد، در یک چشم بهم زدن نمیرد...»

علی اکبر دهخدا، به یاد همکار جوانش که به دست بیدادگران به قتل رسیده بود، شعر ماندنی‌اش «یاد آر ز شمع مرده یاد آن» را سرود. رقیقش به خوابش آمده بود و به دهخدا گفته بود: «چرا نگفتی او جوان افتاد؟» و دهخدا چنین فهمیده بود که «چرا مرگ مرا در جایی نگفته یا نوشته‌ای؟»

...اینک سال‌هاست که گویی همین پرسش به سراغم می‌آید: «چرا نگفتی آن‌ها جوان افتادند؟» این یادداشت‌ها به یاد آنانی است که «...به فداکاری حاضر» شدند... باری، و بسیاری نوشتند: «اگر از پیش نبریم و کشته شدیم و خبر مرگ من به شما رسید، غمگین نشوید و هول نکنید...»^۱

شنبه پانزدهم تا جمعه بیست و یکم فروردین ۱۳۶۰/۳ تا ۸ آوریل ۱۹۸۱

هفته سوم فروردین. بالاخره دبیرستان‌ها باز شد. برخلاف روال چند ساله‌ام، روز شنبه سر وقت به دبیرستان رفتم. آن روزها، اغلب بچه‌های پیشگام، انجمن دانش آموزان مسلمان - هواداران سازمان مجاهدین - روزها یا دیر سرکلاس می‌رسیدند یا غایب می‌شدند. گاه مشغول فعالیت سیاسی و جلسه بودند، گاه مشغول پخش اطلاعیه و روزنامه در خیابان‌ها و محلات، گاه نیز به خاطر این که اطلاعیه‌ها و روزنامه‌ها توقیف می‌شد و برای آنها گرفتاری پیش می‌آمد. در نتیجه، تعداد کمی از شاگردان بطور منظم و سروقت در کلاس‌ها حاضر می‌شدند. حتی یک نفر هم از حزب اللهی‌ها و انجمن اسلامی‌ها، در کلاس ما نبود. تنها حزب اللهی کلاس سی و شش نفره ما، حالا دیگر طرفدار لیبرال‌ها شده بود و از گفته‌های خودش در ماه‌های پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ شرم‌زده بود. تعدادی اعضای انجمن اسلامی هم در دبیرستان وجود داشت که مخاطبی به جز خودشان نداشتند! انجمن اسلامی‌ها، از مدیریت دبیرستان یک اتاق گرفته بودند و هنوز هم آنرا در اختیار داشتند، تنها کاری که داشتند این بود که در اتاق خودشان با آن ریش‌های مثل پشم بزشان بنشینند و گزارش فعالیت بچه‌های دیگر را برای کمیته و سپاه بنویسند. جاسوس‌های توسری خورده و بدبختی بودند. ولی اتاق دانش آموزان پیشگام از پاییز ۱۳۵۹ از آنها پس گرفته شده بود. از پاییز ۱۳۵۹، حداقل سه کمیته‌چی مسلح به کلت را به عنوان دانش‌آموز وارد دبیرستان کرده بودند که با کمک "معلم پرورشی"، سرکوب دانش آموزان کمونیست و مجاهد را سازماندهی کنند و اداره فضای دبیرستان را از دست ما خارج کنند.

در دبیرستان ما، "دبیرستان بزرگ تهران"، دانش‌آموزان در دو شیفت صبح و بعد از ظهر تحصیل می‌کردند. "دبیرستان بزرگ تهران" تقریباً ۲ هزار و ۳۰۰ دانش‌آموز داشت. تقریباً ۱۵۰۰ دانش‌آموز از صبح تا ساعت ۱۵ و ۸۰۰ دانش‌آموز در بعد از ظهر در آنجا تحصیل می‌کردند. دانش‌آموزانی که از ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۰ در این دبیرستان درس می‌خواندند پس از سرنگونی حکومت شاه، توجه چشمگیری به مسائل سیاسی پیدا کرده بودند. با این حال، بخش عظیمی از آنها، تمایلی به فعالیت‌های سیاسی سازمانیافته و تشکیلاتی، خواه به طرفداری از رژیم جدید و خواه در گروه‌های اپوزیسیون نداشتند. اگر حدس و ارزیابی من، پس از سال‌ها، درست باشد این مجموعه ۲۳۰۰ نفری، دارای حداکثر ۳۰۰ فعال دانش‌آموزی بود. با احتساب بین ۴۰ تا حداکثر ۷۰ نفر کمیته‌چی و حزب اللهی و با کمی خوشبینی، از میان ۲۳۰۰ نفر، نزدیک به ۴۰۰ نفر در عرصه سیاسی حضور فعال داشتند یعنی چیزی حدود ۱۵ تا ۲۵ درصد کل دانش‌آموزان این مدرسه. و این با توجه به شرایط قبل و بعد از سال‌های ۵۷ تا ۶۰ رقم بالایی است. اما ۷۵ درصد از دانش‌آموزان همچنان در عالم دیگری بودند.

علاوه بر این دو قطب اصلی یعنی دانش‌آموزان پیشگام و انجمن دانش‌آموزان مسلمان - هواداران سازمان مجاهدین خلق - در مقابل کمیته‌چی‌های مسلح و اعضای انجمن اسلامی و مسئولان امور تربیتی، دانش‌آموزانی از نوعی دیگر نیز حضور داشتند.

گروه اول، "بچه مثبت"ها بودند. بچه مثبت‌های این دوره، حرف والدین‌شان را گوش می‌کردند: "هرکی در بود، آن‌ها دالانش بودند و هر کی خر بود، آن‌ها پالانش!" برای‌شان فرقی نمی‌کرد، رژیم شاهنشاهی بر سر کار است یا رژیم جمهوری اسلامی؛ مهم این بود که آنها درس‌شان را بخوانند، زودتر به دانشگاه بروند و بعد هم به پست و مقامی برسند. این‌ها معمولاً تک رو بودند. با همکلاسی‌هایشان تماس و دوستی عمیقی نداشتند و با شاگرد درس‌خوان‌های دیگر هم، رقابتی تنگ‌نظرانه پیش گرفته بودند. طبیعی است که در میان آن‌ها همیشه چند استثنا پیدا می‌شد. چند نفر از دانش‌آموزان پیشگام، از بهترین شاگردهای دبیرستان بودند. برای من همیشه بسیار جالب بود که آن‌ها با این حجم از فعالیت سیاسی، چگونه با دقت و کیفیت بالا، تحصیل خود را نیز به پیش می‌برند. طبیعی است که این بخش همیشه یاور هم‌شاگردی‌ها و دوستان دیگرشان نیز بودند. البته که چند دانش‌آموز دیگر را هم در خاطر دارم که علی‌رغم توجه به درس و مشق و و گریز از سیاست، همیشه گوش شنوا و آغوش باز برای کمک به دیگران داشتند.

گروه دوم دانش‌آموزان، "ژینگول"ها بودند. آن‌ها معمولاً چند سالی در کلاس‌های مختلف رد شده بودند و سن‌شان بالاتر از دیگران بود. اولین چیزی که برایشان مهم بود، این بود که آرایش موی سر و لباس‌شان مناسب باشد. در کلاس معمولاً در قسمت "لژنشین"ها می‌نشستند. حداکثر آرزوی‌شان این بود که تعداد دوست دخترهایشان را افزایش دهند. تقریباً اغلب آن‌ها آدم‌هایی مهربان، اما با افق دیدی بسیار محدود بودند و رؤیاهای خام دوران نوجوانی آن‌ها را بیچاره کرده بود.

گروه سوم که گاه با ژینگول‌ها نشست و برخاست می‌کردند، بچه‌های "مشتی" و "بامرام" دبیرستان بودند. آن‌ها هم همانند "ژینگول"ها اغلب چند سالی رد شده بودند. در همان ردیف‌های آخر کلاس هم می‌نشستند اما تفاوت‌هایی داشتند: آن‌ها بچه پولدار نبودند. برخی در حین تحصیل، کارگری می‌کردند و به همین دلیل رد شده بودند. برخی دیگر به دلیل فوت یا از کارافتادگی سرپرست خانوار، نان‌آور و کمک حال خانواده بودند و بعد از ساعات مدرسه ساعت‌ها در کارگاه‌های کوچک مشغول کار بودند. بخش دیگری از بچه‌های "مشتی" و "بامرام"، از خانواده‌های مهاجر شهرهای دیگر بودند که زبان مادری‌شان فارسی نبود و درس خواندن به این زبان برایشان بسیار سخت بود. مشکل برخی از خانواده‌ها هم، کمبود یا نبود افراد تحصیل کرده در روابط‌شان، برای یاری آنها در امر آموزش، بود.

اینها، اما، اغلب دوست داشتند که "ژینگول"ها تحویلشان بگیرند. رابطه ما با بچه‌های "مشتی" کلاس بد نبود. می‌توانم بگویم خیلی هم خوب بود. چهار یا پنج نفر آن‌ها علی‌رغم همه مشکلات‌شان به تشکیلات پیشگام پیوسته بودند و شخصیت اجتماعی و سطح آگاهی سیاسی‌شان ارتقاء پیدا کرده بود. سرعت تغییر شخصیت و زندگی آن‌ها، معجزه‌آسا بود. معجزه‌ای که فقط در یک دوران انقلابی می‌توان شاهد آن بود. ما این بچه‌ها را در هسته‌های خاصی سازماندهی می‌کردیم. چرا که برای مطالعات و آموزش سیاسی آنها، با توجه به مشکلات زندگی، بایستی راه حلی ارائه می‌شد. اگر بلافاصله با افرادی که زمینه آموزشی، سنی یا زبانی متفاوتی داشتند در یک هسته ادغام می‌شدند، موجب دلسردی و دور شدنشان از مطالعه و آموزش می‌شد.

ورزش در این سال‌ها، حداقل در دبیرستان‌ها، رونق چندانی نداشت. به همین دلیل، برخلاف دوران شاه که دسته ورزشکاران، فوتبالیست‌ها، بسکتبالیست‌ها یا والیبالیست‌ها از وسیع‌ترین و مقبول‌ترین دانش‌آموزان بودند، در این سال‌ها، ورزش نقش کمتری در فعالیت‌های دبیرستان داشت. شاید یکی از علت‌های آن، گرایش بخش وسیعی از دانش‌آموزانی که حتی کیفیت ورزشی و درسی خوبی داشتند، به مسائل و گروه‌های سیاسی بود. در سال‌های مورد بحث، این گروه وقت کمتری برای ورزش و عضویت در تیم‌های ورزشی می‌یافتند.

در میان چند دسته مذکور، بخش اعظم دانش‌آموزان، همچنان حتی پس از انقلاب، "دانش‌آموز کلاسیک" بودند. به این معنا که دست و پا می‌زدند درس‌شان را بخوانند، یک جوری این دیپلم لعنتی را بگیرند و زودتر از مدرسه فارغ شوند و وارد بازار کار شوند که البته عمدتاً هم موفق به گرفتن دیپلم نمی‌شدند و زودتر از موعد وارد بازار کار می‌شدند. حالا در این نخستین روز آغاز به کار مدارس، باید همکلاسی‌هایی را پیدا کنم که از موضوعات و جزوات آموزشی ما در سال آخر خبر داشته باشند. همانطور که گفتم بچه درس‌خوان‌ها اغلب تمایلی به دادن اطلاعات به شاگردان دیگر نداشتند. مرا نیز به عنوان یک کمونیست می‌شناختند و این خود مزید بر علت بود. تنها شانس‌ی که داشتم، یک هم‌شاگردی آذری‌ام بود که منظم و درس‌خوان بود و نمی‌دانم به چه دلیل از آغاز تحصیلات رابطه‌مان با هم خوب بود. او علاوه بر تحصیل، برای تأمین هزینه زندگی خود و خانواده اش برق‌کشی می‌کرد و برای نمونه در همین سال آخر، یعنی سال ۶۰-۵۹، برق‌کشی دبیرستان را بر عهده گرفته بود تا از طریق درآمد آن هزینه‌های زندگی‌اش را تأمین کند. به سراغ حمید رفتم، گفتم که می‌خواهم خودم را برای امتحانات ورودی دیپلم و سپس دیپلم حاضر کنم. چه کتاب‌ها و جزواتی را باید بخوانم؟

با لبخندی ملایم چند لحظه به من نگاه کرد. جدی نگرفت که من بخواهم درس بخوانم. تازه، فکر می‌کرد، به خاطر فعالیت‌های سیاسی‌ام، نمی‌توانم تحصیل‌ام را تا پایان امتحانات نهایی دنبال کنم. با لهجه گرم و زیبایی آذری از من پرسید: "تو واقعاً می‌خواهی درس بخوانی؟!"

من گفتم: "آره!" یک نفس عمیق کشید و گفت: "بهت نמיד، ولی امتحانی می‌کنیم." بعد شروع کرد، برایم توضیح داد که چطور باید چند ماه درس عقب افتاده را بخوانم و یاد بگیرم. تازه کارها شروع می‌شد. از یک "سیاسی خوب" به "یک بچه درس‌خوان" تبدیل شدم. برای خودم عجیب و غریب به نظر می‌آمد.

اما، رخدادهای جاری در تهران و شهرستانها، مرا به حال خود رها نمی‌کرد...

تلاشهای بین‌المللی برای پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق

مسئله جنگ ایران و عراق از پاییز ۱۳۵۹ مهمترین مسئله سیاسی کشور بود. بعد از شکست‌های اولیه ارتش و سپاه در جبهه‌های جنگ، برخی پیشروی‌های کوچک، در جبهه‌ها رخ داده بود. هر دو دولت ارتجاعی ایران و عراق، جنگ را "نعمتی" برای خود محسوب کرده و برای تثبیت داخلی و بین‌المللی خود، به اشکال مختلف مورد استفاده قرار می‌دادند. رژیم ایران که با اشغال سفارت آمریکا، توانسته بود ابتکار عمل سیاسی را به دست گرفته و اعتراضات ضدامپریالیستی مردم را به بیراهه بکشد، با به رسمیت شناختن قرارداد الجزایر در تاریخ سی دی ۱۳۵۹ برای تحویل گروگان‌ها به آمریکا، دیگر امکان استفاده از این ترفند را نداشت. جنگ هدیه‌ای بود برای خمینی و رژیمش که سرکوب سیاسی داخلی و سیاست تحکیم ارگان‌های نظامی- بوروکراتیک دولت را تحت عنوان "شرایط جنگی" به پیش ببرند.

در طول جنگ هشت ساله، تلاش‌های بین‌المللی برای آتش بس و پایان جنگ از سوی دو رژیم ناکام ماند. هنگامی که دولت بعث دست بالا را در جنگ داشت، خواستار چنان امتیازات برتری جویانه‌ای می‌شد که کار هیات‌های صلح را به بن‌بست می‌کشاند و هنگامی که جمهوری اسلامی امید به شکست دادن ارتش عراق در جنگ را داشت، لیست باج خواهی‌ها را چنان بالا می‌برد که امکان دسترسی به آتش‌بس و پایان جنگ ضدمردمی، ناعادلانه و ویرانگر برای هر دو کشور را ناممکن می‌کرد. این سیکل رفت و برگشت دو رژیم و بیم و امید میان جنگ و صلح، و به ویژه به خاطر استفاده رژیم از جنگ به عنوان نعمت و برای سرکوب داخلی، هشت سال طول کشید و با پایان خفت‌بار پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و سرکشیدن "جام زهر" صلح از سوی خمینی، پایان گرفت.

هفت ماه از برافروخته شدن آتش جنگ می‌گذشت. در فروردین ۱۳۶۰، از سوی کنفرانس اسلامی، به دبیرکلی حبیب شطی، و نیز اولاف پالمه، فرستاده ویژه سازمان ملل^۲ و نیز کمیته صلح جنبش غیرمتعهدها، تلاش‌های وسیعی برای توافق دو طرف جنگ بر سر خاتمه آن و برقراری آتش‌بس و سپس صلح درازمدت در جریان بود. از سوی کنفرانس اسلامی، پیشنهادات جدیدی به ایران و عراق ارائه شده بود تا این جنگ خاتمه یابد. از جمله:

- تشکیل کمیته ویژه‌ای به منظور نظارت بر آتش‌بس

- ایجاد یک دادگاه اسلامی برای تحقیق در مورد متجاوز^۳

از لایبلی خبرهای سانسور شده، همچنین متوجه می‌شوم که فرستاده ویژه سازمان ملل، اولاف پالمه، تلاش‌های مجدد خود را برای پایان جنگ از سر گرفته است. نکته مهمی که او بر آن تأکید می‌کند این است که طرف‌های درگیر نخواهند توانست در میدان نبرد به پیروزی برسند، به همین دلیل بایستی برای حل اختلافات خود راه حلی سیاسی و دیپلماتیک بیابند^۴. کمیته صلح جنبش غیرمتعهدها شامل وزرای خارجه کشورهای هند، زامبیا، کوبا و سازمان آزادیبخش فلسطین است که در برنامه خود، بازدید از مناطق جنگی را نیز قرار داده بودند. جمهوری اسلامی خواستش را برای "تعیین متجاوز" در این دیدار هم تکرار می‌کند^۵.

مواضع رسمی جمهوری اسلامی را شورای عالی دفاع از سوی بنی‌صدر اعلام می‌کند. این شورا متشکل از ابوالحسن بنی‌صدر (رئیس جمهور)، محمدعلی رجایی (نخست وزیر)، مصطفی چمران (نماینده خمینی در شورای عالی دفاع)، تیمسار ولی‌الله فلاحتی (جانشین رئیس ستاد مشترک)، محسن رضایی (فرمانده سپاه پاسداران) است. خواست‌های شورای عالی دفاع عبارت است از^۶:

- پذیرش و بازگشت عراق به مرزهای تعیین شده بر اساس قرارداد ۱۹۷۵ در الجزایر

- تفکیک‌ناپذیری مسئله آتش‌بس و عقب‌نشینی

- تعیین متجاوز و پذیرش پرداخت غرامات ناشی از تجاوز

دو روز بعد، نخست وزیر، حرف رئیس جمهور را به صورت علنی نقض می‌کند: "ما هرگونه قراردادی را در میدان جنگ امضاء خواهیم کرد!"^۷ به این ترتیب هنوز هیات‌های صلح کارشان را برای میانجی‌گری آغاز نکرده‌اند که از سوی نماینده قوه اجرایی کشور، باز بر طبل جنگ کوبیده می‌شود. هر روز جوانانی از هر دو کشور کشته می‌شوند، منابع آن‌ها نیست و نابود می‌شود، و جمهوری اسلامی "نعمت جنگ" هفت ماهه را بیش از این می‌خواهد. هنوز معلوم نیست که این "نعمت"، به جای هفت ماه، هشت سال طول می‌کشد!

نعمت جنگ برای سرکوب مبارزه سیاسی، اجتماعی و طبقاتی در داخل

جنگ همان نعمت مورد نیاز جمهوری اسلامی برای سرکوب مبارزات سیاسی، طبقاتی و اجتماعی در داخل کشور است. سرکوب در چند جبهه در جریان است: قوه قضاییه و مقننه جمهوری اسلامی، شرایط ادامه فعالیت حتی

محدود نیروهای سیاسی "غیرخودی" را ناممکن می‌کند. از جمله "اطلاعیه ده ماده‌ای دادستانی" رژیم و توقیف روزنامه‌های مختلف از جمله روزنامه "میزان" ارگان نهضت آزادی است. در عین حال، قوه اجرایی، پاسداران، کمیته‌چی‌ها و دادستانی برای پیشبرد سرکوب طبقاتی و اجتماعی در ایران، بیش از پیش زندان و شکنجه را به عنوان ابزار اصلی خویش به کار می‌گیرند.

اطلاعیه ده ماده‌ای دادستانی رژیم

دادستان وقت جمهوری اسلامی، حجت‌الاسلام علی قدوسی بود. او با انتشار اطلاعیه‌ای ده ماده‌ای، سیاست جمهوری اسلامی برای محدودکردن بیش از پیش مطبوعات و از بین بردن آزادی اجتماعات و احزاب سیاسی را دنبال می‌کرد. دادستانی اعلام کرد که کلیه احزاب و گروه‌ها از روز ۱۹ فروردین ۱۳۶۰ بایستی مفاد اطلاعیه ده ماده‌ای مذکور را رعایت کنند. چنین محدودیت‌ها و ترفندهایی هرچه بیشتر برای محدود کردن آزادی بیان، اجتماعات و تهدیدهایی علیه نیروهای دگراندیش، اعم از کمونیست‌ها، لیبرال‌ها، مجاهدین و... به کار برده می‌شود. متن مستقیم اطلاعیه دادستانی در تصویر شماره یک در زیر دیده می‌شود:⁸

با صدور اطلاعیه ده ماده‌ای دادستان کل انقلاب:
حدود فعالیت‌های کلیه احزاب و گروه‌ها مشخص شد

دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران حجت‌الاسلام علی قدوسی با صدور اطلاعیه ده ماده‌ای حدود فعالیت‌های کلیه احزاب و گروه‌ها را مشخص کرد. متن اطلاعیه که پیش از ظهر دیروز در اختیار خبرگزاری پارس قرار گرفت باین شرح است.

بسم‌تعالی - بدینوسیله با اطلاع میرساند که از تاریخ صدور این اطلاعیه ۶۰/۱/۱۹ کلیه احزاب و گروه‌ها موظفند نکات ذیل را رعایت کنند.

۱- نشر مطبوعات، روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها، سالنامه و مانند اینها، منوط به کسب اجازه از وزارت ارشاد اسلامی می‌باشد.

۲- برگزاری میتینگ و تظاهرات با توجه به شرایط جنگی منوط به اجازه وزارت کشور است.

۳- ایجاد دفاتر حزبی و گروهی منوط به اطلاع وزارت کشور است تا امکان نظارت قانونی برجهات مذکور در اصل ۳۶ قانون اساسی فراهم باشد.

۴- هیچ حزب و گروهی حق مسلح کردن اعضا و استفاده از سلاح‌ها را ندارند و مستخلفین تحت نسقیب قانونی قرار می‌گیرند.

۵- از تاریخ صدور این اطلاعیه کلیه احزاب و گروه‌های مسلح موظفند سلاح‌های خود را به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یا مقامات انتظامی با اخذ رسید تحویل دهند.

۶- کلیه احزاب و گروه‌هایی که بر ضد جمهوری اسلامی ایران اعلام مبارزه مسلحانه کرده‌اند چنانچه موضع قبلی خود را رها نکنند و سلاح‌های خود را تحویل سپاه پاسداران یا مقامات انتظامی دهند

۷- کلیه احزاب و گروه‌ها مجاز به فعالیت سیاسی داشته باشند در صورت طبق قانون در دادگاههای انقلاب محاکمه میشوند و بر اساس قوانین اسلامی مربوط به مجازات با آنها رفتار خواهد شد.

۸- کلیه احزاب و گروه‌ها در بیان آراء و افکار سیاسی آزادند بشرط اینکه مشتمل بر دروغ، تهمت و تحریک نباشد.

۹- احزاب و گروه‌ها مجاز به تشویق و تحریک به استیصال کاری تحصن یا هر نوع اخلال در موسسات مختلف کشور نیستند و چنانچه مواردی مشاهده شود متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

۱۰- کلیه احزاب و گروه‌ها اجازه مناظره و بحبای عقیدتی و سیاسی از طریق وسائل ارتباط جمعی را در حدود امکانات دارا می‌باشند مگر آنها که اعلام مبارزه مسلحانه بر ضد نظام جمهوری اسلامی کرده و موضع خود را تغییر ندهاند.

۱۱- کلیه آحاد ملت و دستگاه‌های انتظامی موظفند به تضمین و رعایت آزادی فعالیت قانونی احزاب و گروه‌هایی که فعالیتشان از طرف مقامات مسئول مملکتی غیرقانونی اعلام نشده می‌باشند مقامات قضایی و انتظامی موظف به اجرای این تصمیمات هستند و احزاب و گروه‌های متخلف طبق سوازین محاکمه و مجازات میشوند این اطلاعیه برای دادسرا و دادگاههای انقلاب سراسر کشور حکم دستور العمل کتبی را دارد.

دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران علی قدوسی

1- اعلام جنگ دادستانی به همه دگراندیشان: روزنامه جمهوری اسلامی، ارکان حزب جمهوری اسلامی، ۲۰ فروردین ۱۳۶۰

بند یک: نشر مطبوعات و کتاب که در فردای سرنگونی شاه، بدون کنترل و میزبانی بود، اینک منوط به کسب اجازه از وزارت ارشاد اسلامی است!

بند دو: برگزاری میتینگ و تظاهرات "با توجه به شرایط جنگی" منوط به اجازه وزارت کشور شده است.

مردم، حق آزادی اجتماعات را در طول تظاهرات ضد شاه و پس از آن به بهای کشته شدن صدها و هزاران نفر به دست آورده بودند. اینک به بهانه "جنگ" حق آزادی اجتماعات و تظاهرات از آنان گرفته می‌شود. وزارت کشور به هیچ گروهی که مورد تأییدش نیست، اجازه راهپیمایی میتینگ و تظاهرات نداده و نخواهد داد. در واقعیت هم، جمهوری اسلامی، به جز خودش تاب دیدن و تحمل هیچ گروه و جمع دیگری را نداشت، همچنان که هنوز هم ندارد. **بند سه:** دادستانی در این بند رسماً اعلام می‌کند که که تأسیس یا ایجاد دفاتر بایستی تحت کنترل حکومت قرار بگیرد.

در آن زمان به ضرب و زور چماقداران دفتر تحکیم وحدت، انجمن‌های اسلامی و حزب‌اللهی‌های مسلح، دفاتر احزاب و گروه‌ها یا اشغال شده و یا به آتش کشیده شده بود.

بندهای ۴، ۵ و ۶ به زبان ساده، خلع سلاح تمام مردم و گروه‌ها را، قبل از سلاخی‌شدنشان، اعلام می‌کند. این سلاخی، هنوز رسماً و به صورت کامل اعلام نشده است، بلکه در ماه‌های آتی در انتظار همه سازمان‌ها، احزاب و گروه‌ها است. در پایان بند شش آشکارا اعلام می‌شود که کلیه احزاب و گروه‌هایی که سلاح‌های خود را تحویل سپاه پاسداران یا مقامات انتظامی نداده‌اند، "طبق قانون در دادگاه‌های انقلاب محاکمه می‌شوند و بر اساس قوانین اسلامی مربوط به محارب با آنها رفتار خواهد شد"⁹.

در ماه‌ها و روزهای آتی، حکم "محارب" شامل همه ما شد. با یک چرخش زبان و قلم، تمام نیروهای سیاسی-اجتماعی، طبق قوانین جمهوری اسلامی "محارب" بودند. "محارب"ان، یعنی ما، بایستی در خانه‌ها، خیابان‌ها و زندان‌ها نابود می‌شدند.

بند هفت: وعده سر خرمن دادستانی که "کلیه احزاب و گروه‌ها در بیان آراء و افکار سیاسی آزادند به شرط این که..."، باری این جور شرط و شروط گذاشتن‌ها و تجربه عملی‌ای که با رژیم جمهوری اسلامی داشتیم چیزی نبود به جز عوام فریبی. دادستان رژیم به بیان ساده می‌گفت: "شما فعلاً آزاد هستید که جمهوری اسلامی و رهبرش را تایید کنید!" در غیر این صورت دارید "تحریک" می‌کنید! قید "فعلاً" هم خیلی مهم بود، و آن درسی بود که اکثریتی و توده‌ای‌ها پس از سالها کاسه لیبی حکومت و سرانش گرفتند. عبارت بندی رژیم چند سال بعد روشن‌تر شد: "شما حتی آزاد نیستید که جمهوری اسلامی و رهبرش را تایید کنید! ما همه شما را اعدام خواهیم کرد..."

بند هشت: این بند دقیقاً با مرحله‌بندی عملیاتی آن‌ها برای سرکوب عمومی، همخوانی داشت. از بند ۱ تا ۷ گروه‌ها، سازمان‌ها را منکوب کرده بودند، حالا نوبت ممنوع کردن حق اعتصاب و کمکاری است. دادستانی، هر نوع اعتراض اجتماعی و اقتصادی را تهدید به پیگرد قانونی می‌کرد.

بند نه: این بند، نعل وارونه‌ای بود که رسماً مناظره و بحث‌های عقیدتی و سیاسی را از طریق رسانه‌های عمومی و ارتباط جمعی ممنوع می‌کرد و انحصار استفاده از رسانه‌های عمومی را به رژیم جمهوری اسلامی می‌داد. در بندهای پیشین کلاً هیچ گروه اپوزیسیونی، حق نفس کشیدن نداشت.

بند ده: این بند نیز ادامه همان سیاست نعل وارونه بود که اعلام آزادی فعالیت "خودشان" و ممنوعیت فعالیت هر نیروی "غیرخودی" را رسمیت می‌بخشید.

این بیانیه، اعلام رسمی جنگ به تمام دگراندیشان بود. این اعلام جنگ، فقط علیه کمونیست‌ها یا مجاهدین نبود. حتی نهضت آزادی هم از گزند مصون نماند. روزنامه "میزان"، ارگان نهضت آزادی نیز در همین روز، یعنی ۱۹ فروردین، توقیف شد. اداره روابط عمومی دادگستری جمهوری اسلامی دلیل توقیف روزنامه "میزان" را "نشر مطالب و مقالات مخل به نظم جامعه"¹⁰ اعلام کرد. حالا بایستی روشن می‌شد که چه مطلبی "مخل نظم جامعه" از دیدگاه جمهوری اسلامی نیست؟!

ادعای خمینی: مخالفین، خودشان خودشان را شکنجه کرده‌اند!

مسئله شکنجه زندانیان سیاسی با خرداد ۱۳۶۰ آغاز نشد. حکومت، از همان آغاز، به درجات مختلف به زندانی و شکنجه کردن مخالفین خود در زندان مشغول بود. با روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی، تجربیات ساواک شاه، آرام آرام به درون سلول‌ها و شکنجه‌گاه‌های رژیم بازگشت. مشکل آن‌ها اما این بود که اخبار به بیرون از زندان درز می‌کرد. در واکنش به اعتراضاتی که در مورد شکنجه در زندان‌ها وجود داشت، مقامات مختلف رژیم وقیحانه به تکذیب مشغول بودند. یکی از وقیحانه‌ترین موارد آن، مصاحبه محمد کجویی سرپرست زندان اوین در این هفته بود. او ادعا می‌کند که این مسائل تماماً دروغ و تهمت است. در عوض، شروع به حمله به گروه‌هایی نظیر کومله، چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) می‌کند. آن‌ها را جریان‌های ضدانقلاب معرفی می‌کند که اعلام "جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی" کرده‌اند و مسئله شکنجه را هم همین گروه‌ها عنوان کرده‌اند.¹¹ او نه فقط در مورد شکنجه دروغ می‌گوید، بلکه اتهامی را در مورد کومله و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) بیان می‌کند که اصلاً صحت ندارد. هیچ اطلاعیه، نشریه و نوشته‌ای از این سازمان‌ها، "اعلام جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی" نکرده بود و کجویی در روز روشن دروغ می‌گفت.

علاوه بر این کجویی مدعی می‌شود که مدارکی از زندانیان مجاهد خلق در زندان به دست آورده است. مثلاً ادعا می‌کند که به زندانیان مجاهد رهنمود داده شده که¹²: "کار ایدئولوژیک به دلیل فقدان توان و صلاحیت مطلقاً در زندان صورت نگیرد" یا سند دیگری که حاوی رهنمود به زندانیان مجاهد است مبنی بر این که "با بچه‌های اقلیت (چریکهای فدائی) روابط بهتر [برقرار شود]، در حد توانشان [به آنها] خط سیاسی به طور دقیق خبر و اطلاعات بدهیم...". از این طریق داستان توطئه بزرگ در داخل زندان‌ها ساخته می‌شود که زندانبان به جای مسئولیت‌پذیری، خودش را در نقش قربانی زندانیانی اعلام می‌کند که "برادران پاسدار" را تحریک به سرکوب می‌کنند!

اوج وقاحت را از خود خمینی می‌بینیم، او چند روز بعد ادعا می‌کند که مخالفین "خودشان را داغ می‌کنند تا گردن" 13 حکومت اسلامی ببندازند! دو تیتر اصلی روزنامه جمهوری اسلامی، اولویت‌های رژیم را در این روزها نشان می‌دهد: قانونی و موجه نشان دادن سرکوب توسط اطلاعیه ده ماده‌ای دادستانی، تعرض بیشتر در داخل زندان‌ها... جنگ با عراق، فقط "نعمتی" است که زینت‌بخش استدلال‌های حکومت برای سرکوب مبارزه طبقاتی و اجتماعی در داخل کشور است:

با صدور اطلاعیه ده ماده‌ای دادستان کل انقلاب

حدود فعالیت‌های کلیه احزاب و گروه‌ها مشخص شد

کلیه احزاب و گروه‌های مسلح موظفند سلاح‌های خود را تحویل دهند

<p>کسانیکه اعلام مبارزه مسلحانه بر علیه «جمهوری اسلامی» کرده باشند محارب با خدا شمرده خواهند شد.</p>	<p>جمهوری اسلامی</p> <p>پنجشنبه ۲۰ فروردین ماه ۱۳۶۰ - شماره ۵۲۱ - سال دوم</p>	<p>امام امت در دیدار با رئیس دادگاه انقلاب اسلامی مرکز و چندتن از اعضای دادگاه</p>
--	--	---

شما گرفتار جمعیتی هستید که خودشان را داغ میکنند تا گردن

رزمندگان اسلام مواضع دشمن را در شما بگذارند

2- سرکوب سیاسی و اجتماعی، زندان و جنگ روانی علیه مخالفین اولویت‌های رژیم جمهوری اسلامی در فروردین ۱۳۶۰

درگیری مریوان

در کردستان برای به اصطلاح "پاکسازی" نیروهای مقاومت خلق کرد، عملیات نظامی در جریان است. "کار"، ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، در اسفند ۵۹، خبر از درگیری پیشمرگان سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومله) را داده بود. درگیری‌ها در نزدیکی مریوان رخ داده بود که منجر به شهادت یک پیشمرگ کومله به نام کریم نیکچی می‌شود. بدنبال آن، پیشمرگان فدائی و نیز عده‌ای از پیشمرگان حزب دمکرات، به کمک پیشمرگان کومله می‌شتابند و درگیری تا ساعت پنج بعد از ظهر ادامه پیدا می‌کند. این امر منجر به عقب‌نشینی نیروهای رژیم و کشته شدن ۲۳ تن و زخمی شدن ۱۵ تن از مزدوران رژیم جمهوری اسلامی می‌شود¹⁴. عملیات انتقام‌جویانه توسط سپاه پاسداران و جاش‌ها، در ۱۵ فروردین در تعدادی از روستاهای مریوان به اجرا در می‌آید. در این عملیات، هشت تن از اعضای کومله، دمکرات و چریک‌های فدایی خلق دستگیر و تحویل دادگاه انقلاب اسلامی مریوان می‌شوند.¹⁵

زیر نویس‌ها

¹ این سلسله یادداشت‌ها، در سپاس و همراهی با رفقای دست اندرکار «یاد روز نامه» تنظیم شده است. آدرس تماس:

yadrooznameh@gmail.com

- «یاد روز نامه» در توئیتر:

@YadRoosNameh

- "یاد روز نامه" در فیس بوک

<https://www.facebook.com/%DB%8C%D8%A7%D8%AF-%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87-261526071408093/>

- 2 کیهان، ۱۶ فروردین ۱۳۶۰
- 3 همان. کیهان مطلب را در حاشیه و به نقل از رادیو آمریکا منتشر می‌کند.
- 4 همان. کیهان مطلب را در حاشیه و به نقل از رادیو مسکو منتشر می‌کند.
- 5 کیهان، ۱۷ فروردین ۱۳۶۰، به نقل از رادیو صدای آمریکا و نیز کیهان ۱۸ فروردین ۱۳۶۰. خبرگزاری پارس رسماً از سوی آسوشیتدپرس این خبر را گزارش می‌کند.
- 6 کیهان، ۱۸ فروردین ۱۳۶۰.
- 7 کیهان، ۲۰ فروردین ۱۳۶۰.
- 8 روزنامه جمهوری اسلامی، ارکان حزب جمهوری اسلامی، ۲۰ فروردین ۱۳۶۰.
- 9 همان.
- 10 روزنامه جمهوری اسلامی، ارکان حزب جمهوری اسلامی، ۱۹ فروردین ۱۳۶۰.
- 11 روزنامه جمهوری اسلامی، ارکان حزب جمهوری اسلامی، ۱۶ فروردین ماه ۱۳۶۰: "مصاحبه مطبوعاتی سرپرست زندان اوین: افشاگری سرپرست زندان اوین در مورد نحوه برخورد گروه‌ها با مسئولین قضایی و زندان"
- 12 همان.
- 13 روزنامه جمهوری اسلامی، ارکان حزب جمهوری اسلامی، ۲۰ فروردین ۱۳۶۰: "امام امت در دیدار با رئیس دادگاه انقلاب اسلامی مرکز و چند تن از اعضای دادگاه: شما گرفتار جمعیتی هستید که خودشان را داغ می‌کنند تا گردن شما بگذارند".
- 14 کار، ارکان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت)، شماره ۱۰۳، ۱۲ فروردین ۱۳۶۰.
- 15 کیهان ۱۸ فروردین ۱۳۶۰.